



### از نقد سند تا نقد متن (3)

پدیدآورده (ها) : حنفی، حسن؛ روحانی، سید محمد حسین  
علوم قرآن و حدیث :: علوم حدیث :: پاییز 1379 - شماره 17 (ISC)  
از 2 تا 22

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1271>

دانلود شده توسط : ابوالحسین حیدری  
تاریخ دانلود : 24/11/1397

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

# از نقد سند تا نقد متن (۲)



دکتر حسن حنفی\*

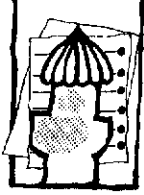
مترجم: دکتر سید محمد حسین روحانی\*\*

دکتر حسن حنفی، از روشنفکران نواندیش اهل سنت است. وی در این پژوهش، سعی دارد روشی برای بهره‌گیری از علوم نوین (علوم اجتماعی و انسانی) در نقد حدیث ارائه نماید. لذا به نقد سند و متن حدیث نبوی از سه دیدگاه: جامعه‌شناختی، تاریخی و ادبی می‌پردازد و «قالب‌ها» یا «انواع ادبی» حدیث را باز می‌نماید، تا کاربرد و روش بهره‌گیری از هر یک از آنها را نشان دهد.

نویسنده، در بخش‌های پیشین مقاله، به تعریف «نقد حدیث» و بیان ارزش و ضرورت این نقد و نیز به نقد کلی صحیح البخاری پرداخت؛ رابطه حدیث را با قرآن و تداخل آنها را در یکدیگر نمایند و سپس برای انواع ادبی: نقل مستقیم، روایت، گفتگو، پرسش و پاسخ، و بهره‌گیری

\* دکتر حسن حنفی، استاد فلسفه دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره است. مشخصات کتابشناختی مقاله وی چنین است: «من نقد السند الی نقد المتن (کیف تستخدم العلوم الانسانية والاجتماعية فی نقد متن الحدیث النبوی؟): البخاری نموذجاً»، حسن حنفی، مجلة الجمعية الفلسفية المصرية، العدد الخامس، السنة الخامسة (۱۹۹۶م)، ص ۱۲۹-۲۴۳.

\*\* گفتنی است کار تطبیق نهایی این ترجمه را با متن اصلی، آقای سید حسن اسلامی بر عهده داشته‌اند.



از زبان اشاره در حدیث نبوی نمونه هایی آورد.

در این بخش از مقاله، نویسنده از «تاریخی بودن شکل و مضمون حدیث» بحث می کند، تا ثابت کند که شکل (ساختار و خطاب) حدیث، تابع قوانین و عوارض نقل شفاهی است؛ و مضمون (موضوع) حدیث نیز مرتبط با عصر صدور آن و شرایط، عادات، سنن و اقتضات آن روزگار است. وی سپس محیط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و دینی عصر پیامبر (ص) را از خلال احادیث نبوی نشان می دهد.

متن برگزیده او برای تمامی این بررسی ها، صحیح البخاری است. با همه تفاوت دیدگاه نویسنده با اندیشمندان شیعه (بویژه در زمینه: علم پیامبر، عصمت پیامبر، اسوه بودن پیامبر در کلیه رفتارها، عصری قلمداد کردن پاره ای از احادیث، و...)، مقاله وی را از جهت تازگی روش تحقیق و نقد در حوزه حدیث، مفید و راهگشا می دانیم.

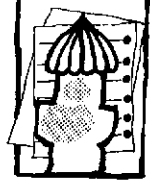
علوم حدیث

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

#### چهارم: تاریخی بودن شکل و مضمون

حدیث، متنی تاریخی از نظر شکل (یعنی ساختار و خطاب)، و از نظر مضمون یعنی موضوع و رویداد است. تاریخی بودن، به معنای [پذیرفتن راهیابی] خطاهای تاریخی به نام های اعلام و تواریخ، و [بحث از] ظرفیت تصویر متن برای وقوع رویدادها در زمان و مکان نیست؛ چرا که اینها همان وضع تاریخی یا نظریه «صدق و کذب اخبار» در نزد پیشینیان است.<sup>۸۷</sup> تاریخی بودن در خطاب، بدین معناست که ساختار، فرمانبر نقل شفاهی و عوارضی مانند افزایش و کاهش است که بر آن وارد می گردد. تاریخی بودن در

۸۷. مثلاً: خدیجه سه سال پیش از ازدواج بعدی پیامبر درگذشت (ج ۸، ص ۱۰). نیز مانند حمایت مالی فراوانی که یکی از دانشمندان جنوب آفریقا از مسلمانان درخواست نموده تا روشن سازد آیا ماریه قبطیه قبل از ازدواج با پیامبر، ختنه شده است یا نه.



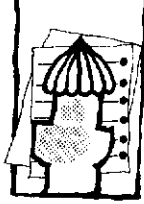
مضمون نیز به معنای ارتباط موضوع حدیث با روزگار آن و با عادات کهن اعراب است، به رغم این که روزگاران و عادات، دگرگون می شوند.

راویان، احادیث را با عباراتی آورده اند که شک و گمان و احتمال اشتباه و فراموشی را برمی انگیزد و نشان می دهد که به صورت یقین، حدیث صحیح را نمی شناخته اند. برای مثال، یکی از راویان می گوید: «بیش ترین گمان بر این است که او شهادت دروغ داد». دیگری می گوید: «در آن شک دارم». سومی اعتراف به فراموشی می کند و می گوید: «اگر هم گفته باشد، من فراموش کرده ام» یا: «کسی که آن را به یاد سپرد، به یاد می آورد و آن که از یاد بُرد، آن را فراموش کرده است». نیز احادیثی هست که حفظ همه یا برخی از آن دشوار است، چنان که محمد بن عبید و حذیفه بدان اعتراف می نمایند. دیگری اعتراف می کند که از اشعار و تقیید زُهری چیزی به یاد نمی آورد. آفرینش خیالی به کار پرده پوشی این کاستی بشری و ضعف حافظه طبیعی می پردازد که: پیامبر، عبای خود را گسترد و از یکی از راویان خواست که به هنجار آب خوردن، از آن، برکت بگیرد.\*

از این جا بسیاری راویان از حکم کردن بر صحت حدیث خودداری می کنند و می گویند: «نمی دانم»... [یا] «ابوحازم نمی داند کدام را گفت». تا هم اکنون، بیشینه راویان و فقیهان و محدثان می گویند: «یا چنان که او گفت» و این برای دوری از دروغ بستن بر پیامبر است. پس نقل، معنایی است، نه لفظی: «اسلام را فراگیر که فضیلت بیشتر دارد- یا گفت: - بهتر است». این عبارت، شک راوی را بر دقت در نقل می رساند؛ چه بسامد (فرکانس) بسیار دارد و همواره می گوید: «یا چنان که او گفت» که گویای شک در قالب آن است. اگر یکی از گرد آورندگان قرآن، پایان سوره توبه را فراموش کرد، آن را در

---

\* گزارش دکتر حسن حنفی در این جا آشفته است. متن حدیث، به گزارش صحیح البخاری چنین است: عن ابی هريرة، قال قلت: يا رسول الله! انى اسمع منك حديثاً كثيراً انساه. قال: «أبسط رداك». فبسطته. قال فغرف بيديه. ثم قال (ص): «ضمه». قال: فما نسيت شيئاً بعده. (مترجم)



نزد یک انصاری یافت. حدیث، اولی است که چنین حالتی در آن رخ نماید.<sup>۸۸</sup>

از این رو، برخی راویان، اصرار بر یاد کردن شهادت و شنیدن و حتی تدوین قبلی ای دارند که بر آن، اعتماد ورزیده اند، تا تأکید بیشتر بر درستی حدیث را برسانند. یکی از ایشان می گوید: «پس گواهی می دهم که من با علی بودم».

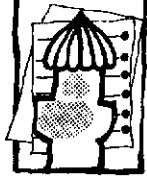
دیگری می پرسد: «آیا هیچ کدام از شما این را از پیامبر شنیده است؟». سومی متهم می کند که: «گمان نمی کنم تو از پیامبر، به درستی حدیث بگویی». ولی ممکن بود برخی احادیث را با ارجاع به احادیثِ مدوّن قبلی، به درجه و ثوق رسانند؛ چه پیامبر(ص) برای هرقل، امپراتور بیزانس، نوشت. پیامبر، نامه ها (صحیفه ها) داشت و صلح نامه حدیبیه را نگاشت. ابوبکر، نامه ای به بحرین نوشت و علی بن ابی طالب نیز نامه نوشت.<sup>۸۹</sup>

پیشینیان، لااقل از نقد متن، غافل نمانده اند و این نقد، از نظر شکل ساختارها [ساخت عبارتی] بوده است؛ زیرا هر حدیثی را با شکل های گوناگون آن، روایت می کرده اند، بی آن که یکی را بر دیگری بگزینند، تا جایی که [در صحیح البخاری]، بعضی احادیث، با معنای واحد، ولی در ساختارهای گونه گون، حتی به گونه ای ملال آور، تکرار شده اند و دلیل کافی برای تعدد ساختارها دیده نشده است.

بسیار اتفاق افتاده که راویان در میان خودشان اختلاف پیدا کرده، به سومی یا به نزد قرآن دآوری برده اند. اگر کار برایشان دشوار گشته، به شرح الفاظ حدیث پرداخته اند تا از این اختلافات بکاهند. یکی از ایشان می پرسد: «آیا این از پیامبر خداست؟». دیگری پاسخ می دهد: «نه، ... این از انبان ابوهریره است». گویی قبل از آن که محدثان احساس

۸۸. ج ۸، ص ۵؛ ج ۴، ص ۱۲۱؛ ج ۲، ص ۱۲۹؛ ج ۴، ص ۱۶۴ و ۲۳۸؛ ج ۵، ص ۱۵۷؛ ج ۱، ص ۴۱؛ ج ۸، ص ۱۴۳؛ ج ۸، ص ۱۸۹-۱۹۳؛ ج ۹، ص ۱۵۳. مثال ها در این مورد، فراوان است: چه بسیار که ابو سفیان می گوید (ج ۸، ص ۱۱۶). یحیی گفت: این را که گفت، نمی دانم در حدیث پیامبر خداست یا چیزی از نزد خود اوست (ج ۳، ص ۱۶۳). شعبه نگفت سوگند به کسی که جانم در دست اوست (ج ۸، ص ۱۶۳). نمی دانم پس از قرن خود، گفت دو تا یا سه تا (ج ۸، ص ۱۷۶). نمی دانم عبارت او «هل تضامون» بود یا «هل تضارون» (ج ۹، ص ۱۵۸).

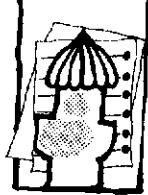
۸۹. ج ۸، ص ۴۷ و ۶۷؛ ج ۷، ص ۷۱؛ ج ۲، ص ۱۴۶؛ ج ۳، ص ۱۲۶؛ ج ۷، ص ۸۱.



جعل حدیث کنند، راویان احساس زیادت در حدیث می کرده اند و از این رو، پیشینیان، علم مصطلح الحدیث را وضع کرده اند و همراه آن، علم جرح و تعدیل را پایه گذارده اند تا حدیث را به گونه صحیح آن ضبط کنند. نیز اصولیان، کار بررسی حدیث را با اعتماد بر علم مصطلح الحدیث از سر گرفته اند و این به هنگام گفت و گوی ایشان از دلیل دوم [از ادله فقهی]، یعنی همان سنت است.

محدثان می توانند آنچه را پیشینیان آغاز کرده اند، از سر بگیرند تا قوانینی برای اختلاف ساختارها در روایات شفاهی، بویژه زیادت و نقصان، پایه گذاری کنند. روایت، به اقتضای طبیعت آن، قابل کش دادن است چرا که راویان، در نقل آن دخالت دارند. قوه حافظه انسان، صرفاً یک دستگاه ضبط و شنیدن و حفظ و ادای محفوظات نیست؛ بلکه تاویلگر و دارای ابتکار است که تجارب و انگیزه های خود را در نقل، داخل می کند. پس هر حدیثی، هسته ای آغازین دارد که در همه ساختارها تکرار می شود و این، حد ادنای حدیث و نزدیک ترین [بخش آن] به یقین است. آن گاه زیادت ها، نسل به نسل، رو به فراوانی می گذارد. چه از نظر شرح و چه اضافه کردن، با توجه به انگیزه های تازه به تازه و درگیری های پدید آینده. از این رو، لازم است چاپ انتقادی تازه ای از کتاب های حدیث به عمل آید تا ساختارهای گوناگون هر حدیث در ستون های متقابل و متوازی، مقابله شوند و هسته تکرار شونده در همه ساختارها، به نگارش درآید و جاهای خالی زیادت و نقصان، باز گذاشته شود\* و از این راه، بنیاد حدیث در یک نگرش کلی و فراگیر و یگانه همه ساختارها، شناخته آید و از تکرار احادیث در همان کتاب [صحیح البخاری]، یا در کتاب دیگری از میان صحاح پنج گانه، جلوگیری به عمل آید. چه بسا چنین کاری به ایجاد روشی جدید برای در شناخت احادیث موضوعی که تکرار نشده اند و بنیاد استواری

\* خوشبختانه این پیشنهاد دکتر حسن حنفی، پیش از انتشار مقاله حاضر، توسط استاد برهان بخاری جامعه عمل پوشیده و پس از یک دوره ده ساله تحقیق، مجلد نخست آن، با عنوان الموسوعة الشاملة للحدیث النبوی الشریف به سال ۱۹۹۶م، منتشر شده است. جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به: علوم حدیث، ش ۲، ص ۲۰۲-۲۲۰. ویراستار.



ندارند، کمک ورزد.

گاه، عبارات روایت، با الفاظ راوی در هم می آمیزند و مایهٔ زیادت و نقصان در هستهٔ حدیث می گردند. به عنوان نمونه، دیده می شود که برخی از ایشان با جملاتی از این دست، به این کار، اعتراف می ورزند که: چنین و چنان گفت و «سپس بر آن افزود». راوی در میانهٔ گفتهٔ مستقیم، دخالت می ورزد و می گوید: «نمی دانم». به این ترتیب، حقیقت ثابتی ارزانی می دارد. دیگری می گوید: «نمی دانم آیا نافع، چیز دیگری [غیر از حدیث] گفت یا در حدیث بود» و این، برخاسته از احساس زیادت، و تفاوت هستهٔ حدیث با اضافات دنبال آن است.

گاه، زیادات برای تأکید و مبالغه اند و افزودن بر تأثیر [حدیث] و نیروی اقناع [آن]<sup>۹۰</sup> فقط کافی است یک نمونه تنها برای نشان دادن اختلاف دو ساختار برای حدیث واحد ذکر شود، تا تحول از اثبات به نفی (از راه قلب ساختن) را نشان دهد:

ساختار نخست: هر کس بمیرد و غیر از خدا برای او همتایی بخواند، به آتش رود.

ساختار دوم: هر کس بمیرد و برای خدا همتایی نخواند، به بهشت رود.

[و در نمونه ای دیگر:]

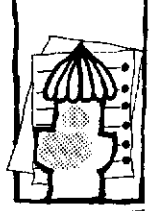
ساختار نخست: هر کس بمیرد و اندک شرکی به خدا بورزد، به دوزخ رود.

ساختار دوم: هر کس بمیرد و هیچ شرکی به خدا نوزد، به بهشت رود.<sup>۹۱</sup>

گاهی «هسته» به «بنیاد» بدل می گردد و این، معنای اصلی حدیث است. ساختارها مختلف می شوند و اشخاص نیز دیگر می گردند، ولی بنیاد، همچنان یگانه می ماند و دلالت نیز یگانه می ماند. مثلاً حدیث «دو بار واجب می شود»، برای دو جنازهٔ نیک و بد است، که یک بار از پیامبر نقل می شود و یک بار از عمر خطاب. داستان وارهاندن سگی از تشنگی را یک بار یک مرد انجام می دهد و یک بار، قهرمان آن، یک زن است. داستان

۹۰. ج ۲، ص ۱۶۰؛ ج ۹، ص ۱۷۹؛ ج ۵، ص ۵۷؛ ج ۳، ص ۱۸۲ و ۱۸۹؛ ج ۸، ص ۱۶۴.

۹۱. ج ۲، ص ۹۰؛ ج ۶، ص ۲۸؛ ج ۴، ص ۱۵۸.



مردی که با زنِ خود در ماهِ رمضان هم بستر شده بود و نتوانست برده‌ای آزاد کند، و نتوانست دو ماهِ پیاپی روزه بگیرد و نتوانست شصت درویش را خوراک دهد و سپس داستان پدیدار شدن مردی از انصار که به آن مرد، صدقه داد و او از طرف خود، تصدق نمود.

عیناً همان بنیاد، برای داستان کسی است که می‌خواست ازدواج کند و پولی در بساط نداشت و سپس پیامبر (ص) به او مقداری خُرما داد که بر خویشتن تصدق نمود. داستان احتجاج ورزیدن آدم با موسی درباره قضا و قدر، دارای همان بنیاد، ولی در ساختارهای گوناگون است. ۹۲

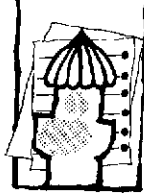
صحابه درباره شمار فراوانی از این ساختارها، اختلاف ورزیده‌اند. عمرِ خطّاب، در یک حدیث افزوده است: «و از پدرانِ ایشان». و در اختلافی دیگر، بعضی از صحابه، ایمان را مقصود بر «معروف» می‌سازند و برخی می‌افزایند: «امر به معروف و نهی از منکر». ساختارِ نخست، دارای دلالت اخلاقی است؛ ولی دومی دلالتی سیاسی دارد. ابنِ عیینه و محمد بن مسلم، این پاره را از یک حدیث حذف می‌کنند: «بارک الله فیک!». اختلافات بسیار، میان گونه‌های گفتاری و نوشتاری ای که به هم نزدیک‌اند، رخ داده است: میان کثیر و کبیر، ویلک و ویحک، رابح و رائج، غدوة و روحه، لم تبک و لاتبکی. هر یک از راویان، گمان می‌برد که پیامبر، عین جملات او را گفته است؛ ولی راوی دیگری شک می‌ورزد و می‌گوید: «یا چنین گفت». ۹۳

افزون بر اختلافی که در ساختارها هست، اختلاف در تأویل نیز دیده می‌شود. خود پیامبر، از تأویل کنندگان بود که مجاز بسیار به کار می‌برد و گاه به زبان عربی کهن سخن می‌راند. از این رو، زبان حدیث، دشوار گشته است؛ چرا که الفاظ تاریخی بیشتری دارد و از قرآن، به شعر عربی کلاسیک (مدرسی)، نزدیک تر است. پیامبر، آیه مربوط به منافقان را به بخشایش ایشان تأویل می‌کرد؛ ولی رای عمر، خلاف آن بود. پیامبر، کار صحابه را درست می‌شمرد، حال آن‌که برخی به صواب می‌رفتند و پاره‌ای به خطا.

۹۲. ج ۳، ص ۲۲۱؛ ج ۸، ص ۱۱؛ ج ۸، ص ۱۷۳؛ ج ۳، ص ۲۱۰؛ ج ۶، ص ۱۲۰.

۹۳. ج ۴، ص ۷۴؛ ج ۲، ص ۱۴۱؛ ج ۸، ص ۱۰۲؛ ج ۱، ص ۲۴؛ ج ۴، ص ۴ و ۶-۷ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۶.



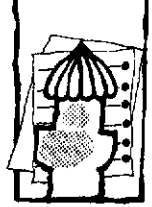


همچنین درباره [حدیث] حروف هفتگانه ای که قرآن بر آنها نازل شده، تأویل‌ها دور و درازند و نزدیک‌تر از همه به «حروف»، «گوش‌ها» هستند، نه بطن‌ها و ژرفاهای متن. نیز واژگان در درازای روزگاران، دچار تحوّل معنایی فراوان می‌شوند و در هر عصر، معنایی پیدا می‌کند. اگر پیامبر بگوید: «فی دبر کُلِّ صَلَاةٍ...» به این معنا خواهد بود که در پی و پس از هر نماز، چنین و چنان شود؛ ولی «دبر»، اکنون به معنای پشت بدن است؛ زیرا معانی الفاظ، از عصر پیامبر تا عصر تدوین حدیث، دچار تحوّل شده و از روزگار تدوین حدیث تا امروز نیز تحوّل یافته است.<sup>۹۴</sup> نزدیک‌ترین راه به [معنای] آن، [از طریق] «حقیقت و مجاز» است، و گرنه حدیث به گونه‌ای لفظی فهمیده خواهد شد و از این راه، زیان وارد خواهد آمد، یا کار به تشبیه خواهد کشید و توحید، دچار خدشه خواهد گشت.

مردی اعرابی از این گفته پیامبر: «اگر اموال بحرین فرارسد، به تو خواهم بخشید»، چنین فهمید که او حقی در اموال بحرین دارد و از این رو، پس از درگذشت پیامبر، مطالبه حق خود کرد. برخی، از این گفته پیامبر: «جنازه تُندرو»، صاحبش نیکوکار است و جنازه کُندرو، صاحبش بدکار است»، برداشت معنای حرفی و تحت اللفظی کردند و باز از این گفته پیامبر که فرمود صدای مرده را شنیده است، برداشت تحت اللفظی کردند. نیز برخی از گفته او برداشت لفظی کردند که: هر کس بر جنازه‌ای حاضر شود، یک قیراط پاداش دارد و هر که آن را تا دفن همراهی نماید، دو قیراط دارد. دو کوه بزرگ! نیز برخی زنان پیامبر از این گفته او: «دراز دست‌ترین زنان پیامبر، از همه زودتر خواهد پیوست»، معنایی تحت اللفظی استنباط کردند، نه این که این [درازدستی]، دلالت بر گرم و بزرگواری کند. از این رو، آستین‌های خود را بلند کردند! این گفته پیامبر نیز: «بدان که چون به ناشایست می‌نگری، بر چشم خود ضربت می‌زنی»، به معنای ضربت زدن جسمی نیست؛ بلکه مجازی است، بدین معنا که زناي چشم، نگاه کردن به حرام است و زناي زبان، سخن گفتن حرام است و صدق فرج، پاک دامنی است.<sup>۹۵</sup>

۹۴. ج ۸، ص ۵۷؛ ج ۹، ص ۵۵؛ ج ۳، ص ۱۶۰؛ ج ۹، ص ۱۱۸؛ ج ۶، ص ۲۲۷-۲۲۸.

۹۵. ج ۳، ص ۱۲۶ و ۱۰۸؛ ج ۲، ص ۱۱۰ و ۱۳۷؛ ج ۸، ص ۶۶ و ۶۷؛ ج ۹، ص ۱۱۳.



همچنین خلاف در تأویل احکام در تخصیص عموم یا تعمیم خصوص، از راوی سرچشمه می‌گیرد. پیامبر می‌گوید: «نماز عصر را هیچ کس جز در دیار بنی قریظه نخواند». برخی تحت اللفظی می‌فهمند، اگر چه نمازشان قضا شود. برخی دیگر، آن را تأویل کردند و به معنای همّت ورزیدن و شناختن گرفتند و نماز عصر را در وقت آن به جای آوردند. ۹۶

تأویل، هنگامی ضرورت بیشتر پیدا می‌کند که پای تنزیه قرآن و حدیث به میان آید، در مواردی این چنین: سرد سازی آتش دوزخ با نماز است؛ زیرا داغی، از دود و بخار و گدازه دوزخ است. و شکایت آتش به درگاه کردگارش که پاره‌های خود را می‌خورد و از این رو، خدا به آتش اجازه داد که سالی دوبار نفّس بکشد: یک نفّس در زمستان یک نفس در تابستان؛ و لرزیدن عرش خدا از مرگ سعد بن معاذ؛ و نور پیش پای اصحاب در شبی تاریک؛ دو دستواره زرّین که به دو کذاب در جنگ‌های رده تأویل گردید.

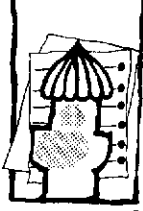
یک جا، زنی معنای تطهیر را نمی‌فهمد و این، هنگامی است که پیامبر به او می‌گوید: «تَوَضَّئِي [خود را خوشبوی و پاکیزه کن]». او قطعه پارچه‌ای آغشته به مُشک بر می‌دارد و به سر و روی خود می‌کشد. سرانجام، عایشه پا در میان می‌گذارد و به شیوه‌ای عملی، [وضو را] به او آموزش می‌دهد. ۹۷

آنچه دلالت بر تاریخی بودن حدیث از نظر مضمون می‌کند، تغییر موضعگیری پیامبر به سوی گزینش بهتر، از یک مرحله عمر تا مرحله دیگر است، چه با فعل و چه با نیت، که این عبارت، گویای آن است: «اگر آنچه از روزگار و کار من سپری گشته دوباره باز آید، ...».

می‌بینیم که پیامبر، موضعگیری‌های خود را از این تا آن هنگام و از یک مرحله زندگی تا مرحله‌ای دیگر، تغییر داد. او در اثنای نماز، به سلام [دیگران] پاسخ می‌داد. پس از نجاشی، دیگر پاسخ نداد و گفت: «نماز، نمازگزار را از هر کاری باز می‌دارد و در خود

۹۶. ج ۳، ص ۸۹؛ ج ۵، ص ۱۴۳.

۹۷. ج ۴، ص ۴۶؛ ج ۵، ص ۴۴؛ ج ۵، ص ۲۱۷؛ ج ۹، ص ۱۳۵.

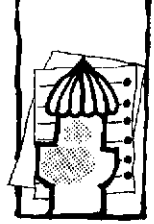


فرو می‌برد». بلکه حتی مناسک حج، در زندگی خلفا دچار تغییر شد؛ زیرا پیامبر گفته بود: «اگر آنچه از کار من سپری گشته دوباره باز می‌آمد، قربانی نمی‌کردم و اگر نبود که قربانی با خود آورده‌ام، [بدون قربانی کردن،] از احرام خارج می‌شدم»؛ زیرا مناسک حج، پیوسته در حرکت و تغییر و جدل با مناسک ابراهیم بوده است: بسیاری از آن، در اوّل دعوت و [بخش] کم‌تری در آخر آن، به عنوان گونه‌ای از جدل پیوستگی و گسستگی با دین ابراهیم و آداب و مناسک جاهلی. برخی از اصلاح طلبان (مُحَدِّثین)، مشکل جاهلیت سده بیستم و اقتضائات آن و آنچه را جدیداً بر نگاه شرع عارض شده، برانگیخته‌اند. انگار اسلام، به تازگی از «جاهلیت اولی» فراغت یافته است!

همچنین پیامبر، اجازه داد شکوفه درخت خرما را که هنوز نارس باشد (الحریة)، به رطب و تمر بفروشد؛ چنان‌که به یک اعرابی اجازه داد که برای دفع ضرر، قبل از قربانی کردن، سر بترشد؛ زیرا جانوران سرش او را آزار می‌دادند. خود پیامبر، نخست انگشتری سیمین پوشید که نقش «محمد رسول الله» بر آن بود و سپس پوشیدن زر و سیم را بر مردان حرام کرد و انگشتر خود را بیرون آورد. این تغییر، ضرورتاً نسخ نیست؛ بلکه هماهنگی با شرایط است. برای مثال، در آغاز، پس از سه روز، چیزی از قربانی حج نمی‌ماند؛ ولی پیامبر، پس از یک سال، روا داشت که از گیاه اذخر، بهره بگیرند؛ زیرا عقیده پیدا کرد که مردم به آن احتیاج دارند. این، درست همان مشکل روزگار ماست: فراوان بودن قربانی در ایام حج و خشک و منجمد ساختن گوشت‌ها [برای مصارف آینده]. نیز، اول فرمان داد مارها را بکشند و بعد آنها را رها کرد؛ زیرا مارها از جانوران آشیانه دار هستند.<sup>۹۸</sup>

باز در سنت، نسخ هست که این، دلالت بر آن می‌کند که سنت، دچار تغییر و تبدیل می‌شده است. برای مثال، در ارث، مال برای فرزند بوده است و وصیت، برای والدین. سپس این سنت، نسخ شد و بهره مرد، دو برابر ارث و میراث زن گردید؛ برای هر یک از والدین، یک ششم و برای زن، یک هشتم و یک چهارم و برای شوهر، نصف و یک چهارم

۹۸. ج ۲، ص ۷۸ و ۸۳؛ ج ۵، ص ۶۴؛ ج ۳، ص ۸۹؛ ج ۹، ص ۱۰۲ و ۱۳۸؛ ج ۲، ص ۱۹۶؛ ج ۳، ص ۵  
و ۱۸۵؛ ج ۳، ص ۹۸؛ ج ۵، ص ۱۵۸ و ۱۶۴؛ ج ۸، صص ۱۶۶؛ ج ۷، ص ۱۳۴؛ ج ۴، ص ۱۵۴.



تعیین شد. بعداً حکم ارث آمد و «سکنی» را نسخ کرد که زن، در هر جا بخواهد، عده نگه می‌دارد و سکنی ندارد...<sup>۹۹</sup> از این جاست که لازم است احادیث، با ترتیب زمانی تدوین گردند تا تحوّل آنها و رابطه آنها با آیات قرآنی شناخته شود و موازات و تعامل آنها در اسباب نزول یا در ناسخ و منسوخ، روشن گردد. اینک این پرسش در میان می‌آید: آیا اگر شرایط، با شرایط منسوخ قبلی هماهنگ شد، می‌توان به منسوخ بازگشت؟

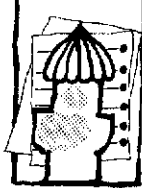
از جمله آنچه تاریخی بودن حدیث را از جنبه احکام آن ثابت می‌کند، تناقض آن با خود سنت یا با قرآن است. آیا می‌توان گفت: «بهترین جهاد، حج مقبول است»، در حالی که جهاد، یکی از اصول دین است؟ یکی از مهم‌ترین درگیری‌های مهاجران [نوگرایان مسلمان]، با آن دسته احادیثی است که جهاد با نفس را جهاد اکبر می‌خوانند و جهاد با استعمار را جهاد اصغر می‌شمارند؟...

پیامبر (ص) در جنگ اُحُد، دو مرد را در یک جامه دفن می‌کرد. بدون غسل، آن دو را با خون هایشان (بدون نماز) دفن می‌کرد. شاید به این دلیل که [عمل کردن به سنت در آن جا] حالتی ناخوش (حالت شکست خوردگی) داشت. پیامبر، از خوردن غوره خرما امتناع ورزید، از ترس این که صدقه باشد. حال آن که چیزها را برای مردمان، صدقه می‌شمرد و برای خود، هدیه. در نزد عمر، این کار، گزاف بود و ورع دروغین. پیامبر، کاهن اسرائیلی را از تهمت زنا تبرئه کرد و حدیث ولد (أَلُوکَدُ لِلْقُرَاشِ) را خواند و حکم کرد که پدر کودک، همان گوسفند چران است، به رغم این که قرآن، رهبانیت را محکوم کرده است.<sup>۱۰۰</sup>

باز، تاریخی بودن حدیث، در گونه‌های عبادات که استقرار یافته‌اند و قدیم‌اند و حاصل مرحله قانونگذاری بوده‌اند، حتی در کوچک‌ترین آنها آشکار می‌گردد: اندازه وضو در دست و بازو و کعبین و شیوه آن در دو دست و در رکوع و سجود. احادیث، در موضوع‌های بسیار معروفی برای این یا آن روزگار، سخن را به درازا می‌کشاند، مانند

۹۹. ج ۴، ص ۵؛ ج ۷، ص ۷۸ و ۱۶.

۱۰۰. ج ۳، ص ۸؛ ج ۵، ص ۲۸؛ ج ۲، ص ۱۲۱؛ ج ۵، ص ۱۳۱؛ ج ۳، ص ۱۶۴؛ ج ۳، ص ۷۹.



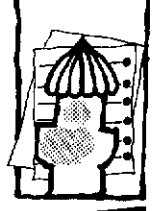
نماز و روزه و زکات و حج؛ ولی تفصیلات دربارهٔ انواع زکاتِ قدیم بر اسب و شتر و گوسفند، ادامه نیافته است و قیاس، وجود خود را بر این روزگار، تحمیل کرده است. اگر بر سلاح و اسب زکات نیست، آیا اتومبیلِ امروز، همان اسبِ دیروز است؟ دربارهٔ سلاح، چه؟ آیا اکنون هم جنگ، با صفوف است: صَفی که می‌جنگد و صَفی که با شیوهٔ قدیم لُردی و اشرافی به پاسداری می‌پردازد؟ دربارهٔ احادیثِ غَنایم و بردگان و گونه‌های خرید و فروش و صید، چه باید کرد؟<sup>۱۰۱</sup>

تاریخی بودن حدیث، در مورد زنان و یا دست کم دربارهٔ برخی از جنبه‌های محیطی و خانوادگی آنان، بیشتر آشکار می‌گردد؛ اگرچه «زن» در این جا حکم و جنبهٔ مثال را دارد؛ زیرا حدیث، نگاه کردن به کنیزکان برای خرید و فروش در بازار را روا می‌دارد و در همان هنگام، نگاه کردن به زنانِ آزاد را تحریم می‌کند و دستور چشمپوشی می‌دهد، و گرنه [اگر کسی دزدانه از پنجرهٔ خانهٔ کسی به زن او بنگرد]، چشمش را می‌توان با افزاری سوراخ و کور کرد.

باری، روزگار قدیم به سر آمده است. در احادیث دیگری بیرون صحیح البخاری، برآوردن حاجت‌ها در نزد زیبا رویان، ترجیح داده شده است؛ زیرا خدا زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد. زنی می‌آید و خود را بر پیامبر (ص) عرضه می‌دارد و پیش روی او راه می‌رود. پیامبر، خودداری می‌کند و مرد دیگری خواستار او می‌شود و پیامبر، زن را به او می‌بخشد با کابینی اندک، اگرچه آموزاندن پاره‌ای از یک سورهٔ قرآن باشد، بی آن که نخست نظر آن زن را بپرسد. انصار، خانه‌های خود و اموال و زنان خود را بر مهاجران، بخش کردند و هر که دو زن داشت، یکی را به سود برادر مهاجرش کنار گذاشت، بی آن که خواست زن یا خواست مرد، پرسیده شود. عادت عرب‌ها، کف زدن برای نشان دادن شادی بود. این حکم، تغییر کرد و برای مردان، تسبیح گفتن مقرر گشت و برای زنان، کف زدن (تصفیح).

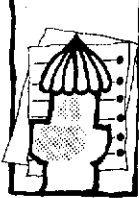
زنان، بنیهٔ قوی ندارند و پیامبر، دستور می‌دهد که با ایشان به نرمی رفتار شود: «ای

۱۰۱. ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱؛ ج ۲، ص ۱۴۵ و ۱۴۹؛ ج ۲، ص ۱۷؛ ج ۵، ص ۱۴۵؛ ج ۵، ص ۱۷۸.



انجشه! شیشه‌ها را نشکن». [حدیث می‌گوید: ] زن، مانند دنده کج است که اگر کسی بخوهد آن را راست کند، می‌شکندش. می‌توان با همان کجی از او بهره گرفت. آیا «کجی» را باید تحت اللفظی معنا کرد، یا باید محتوای مجازی برای آن در نظر گرفت؟ معنای تحت اللفظی اش، کج بودن ساختمان آفرینش زن است. آیا محتوای معنوی و مجازی، با شکستن ضرورتاً اصلاح می‌شود، در حالی که تحریم پوشیدن زرو حریر و سیم و دیبا و استبرق برای مردان و زنان، یکسان است؟! زن نباید به سفر رود، مگر با مَحْرَم، و این چیزی است که تا هم اکنون، زن را تحت سرپرستی مرد، باقی گذاشته است و مرد می‌تواند در هنگام بروز اختلاف، از این قانون، سوءاستفاده کند و از زن، انتقام بگیرد. نیز اکنون سفر، مانند قدیم، همراه رنج و محنت نیست که مستلزم حمایت باشد. مدت سفر نیز دراز نیست که مستلزم همراه برای زن باشد، چنان که در گذشته بود که در دو کوچ زمستانی و تابستانی بر شتر، میان یمن و شام، رفت و آمد می‌شد. قرعه کشیدن بین زنان به هنگام رفتن به جهاد نیز مستلزم تعدد زوجات است. بسته به طول مدت و رفتار با زن به صورت تصادفی و قرعه است، بی آن که از همسران پرسیده شود که کدام یک می‌خواهد بیاید و کدام یک می‌خواهد بماند و آیا به ناچار باید زنان را به جنگ برد و میان ایشان قرعه کشید، اگرچه جنگ‌ها امروزه کوتاه‌اند و مدت زیادی به درازا نمی‌کشند؟ موشک‌ها از قبل، به سوی هدف‌ها نشانه‌گیری می‌شوند. گویا باید به فکر حال سربازان و در اندیشه رفاه ایشان بود، چنان که امروزه در ارتش‌های نوین غربی می‌شود.

زن، هرگز نمی‌تواند رئیس دولت باشد: «مردمی که زنی را به فرمانروایی خود برگزینند، هرگز رستگار نمی‌شوند». به رغم این که این حدیث درباره ایران [آن روزگار] آمده، نه به صورت مطلق، با این حال، در باب حقوق سیاسی زن، مصدري برای قانونگذاری شده است و این بر پایه خاص بودن سبب و عام بودن حکم است. در کار حلال، بر زن، اطاعت واجب و نافرمانی حرام است. هنوز هم زن به عنوان یک موجود اندامگانی نگریسته می‌شود، در امور متعلق به: حیض، نفاس، عده، پاکي، خونریزی ماهانه، کام، لذت، طهارت و رگل.

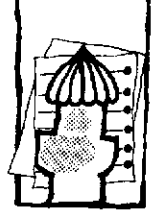


در شرایط امروز، نمی‌توان ازدواج زودرس کرد؛ زیرا آموزش در کار است و تخصص‌شغلی و آزمودگی در یک پیشه و پختگی لازم برای پایه‌گذاری زندگی خانوادگی تازه در حالی که عایشه در شش سالگی به خانه پیامبر آمد و پیامبر در نه سالگی با او هم‌بستر شد و او نه سال با پیامبر زیست. ابوبکر بر خواستگاری پیامبر از دخترش عایشه اعتراض کرد؛ زیرا او برادر پیامبر بود. پیامبر، پاسخ داد که من برادر دینی تو هستم و عایشه برای من حلال است. به رغم این که [حکم جواز] تعدد زوجات [در حدیث]، در سیاق «یتیمان» آمده است که نشان می‌دهد رعایت کردن [و سرپرستی]، از بهره‌مندی و اقدام، فضیلت بیشتری دارد؛ ولی این کار، به دلیل همان عموم سبب و خصوص حکم، قانونی عام گشت.

باز، طلاق حق مرد است که می‌تواند بدون اجازه زن، بدان مبادرت ورزد، به رغم این که طلاق دادن از جانب مرد دیوانه و مست و مرد مجبور، پذیرفته نیست.<sup>۱۰۲</sup> روزگار امروز نمی‌پذیرد که زن را نیمه‌گواه بگیرند، آن هم به دلیل نقصان عقل وی. گرچه این کار، نسبت به روزگار باستان، پیشرفت بزرگی شمرده می‌شده است. شاید اقتضای روزگار کنونی این باشد که گامی تند و بلند به سوی جلو برداشته شود؛ زیرا روح و جوهر اسلام، این اقتضا را دارد. برخی از محدثان کوشیده‌اند شهادت نیمه را به صورتی معقول جلوه دهند؛ زیرا شهادت برای دو مرد است و نه یک مرد واحد و شهادت زن، استثناست، نه قاعده. چنان که نصف میراث را نسبت به وضع زن در زمان باستان گرفته‌اند. شاید وضع جدید زن به روزگار کنونی خواستار قانونی جز آن باشد و این بر پایه نظام کنونی قرابت و خویشاوندی است.

پس از همه اینها، [بر اساس حدیث]، بیشینه اهل دوزخ، زنان اند: «لعن و دشنام بسیار می‌دهند و کفران حق شوهر و کفران احسان می‌کنند. اگر کسی سراسر روزگار در

۱۰۲. ج ۸، ص ۶۳؛ ج ۷، ص ۱۷ و ۱۹؛ ج ۷، ص ۴؛ ج ۲، ص ۸۰ و ۸۴؛ ج ۸، ص ۵۸؛ ج ۷، ص ۳۳ و ۳۴؛ ج ۲، ص ۹۰؛ ج ۳، ص ۲۴؛ ج ۴، ص ۴۰؛ ج ۹، ص ۷۰؛ ج ۶، ص ۱۰؛ ج ۱۹۳؛ ج ۷، ص ۲۲ و ۲۸؛ ج ۴، ص ۸۱؛ ج ۴، ص ۵۸؛ ج ۳، ص ۱۳۲؛ ج ۳، ص ۲۵۶؛ ج ۳، ص ۲۳۳؛ ج ۷، ص ۳۹ و ۴۰؛ ج ۸، ص ۱۴۱؛ ج ۲، ص ۴۶؛ ج ۲، ص ۱۴۹؛ ج ۷، ص ۷۷؛ ج ۶، ص ۱۸۷.



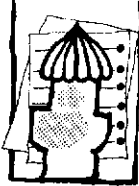
حق زن خوبی کند، همین که زن از او اندک چیزی ببیند، همه آنها را انکار می کند». برخی از محدثان، این را به دلیل گمراهی می گیرند. گویی تنها زن بوده که مایه گمراهی می شده است و نه مرد: «زن، دارای نقصان عقل و دین است و بیشتر خرد مرد فرزانه را می رباید و هوش و قرار و آرام از مرد، می ستانند». برخی از مهاجران [/نوگرایان مسلمان] کوشیده اند این احادیث را پاکسازی کنند و آنها را در سیاق تاریخی شان بگذارند. ۱۰۳

همچنین در محیط قانونگذاری باستان، پاره ای نمودهای قساوت، دیده می شود: کشتن و به دار آویختن و سنگسار کردن و تازیانه زدن و بریدن اندام های پیکر و اسیر گرفتن، چنان که قبایل بدان خو گرفته بودند. گویی عمر، در کار درخواست مجازات اعدام، شتاب می ورزید و اینها عادات و آداب شرق باستان و عرب کهن در تمدن های قدیم رومی و مصری و یهودی بود. روش در جنگ ها بر کشتن مردان و اسیر گرفتن زنان جاری بود، چنان که در جنگ خیبر اتفاق افتاد. روز فتح مکه، مردی را که به پرده کعبه آویخته بود، کشتند، بی آن که مجلس محاکمه ای بگذارند تا با زبان از خود دفاع کند، یا مانند حال جنگ، عملاً خود را پاس بدارد. پیامبر، فرمان داد گروهی از مردم قریش را در آتش بسوزانند. و سپس آن [حکم] را به کشتن تغییر داد؛ زیرا سوزاندن، ویژه روز رستاخیز است.

گواه دیگر، قتل ذوالخلصه است. معروف است که حکم پیامبر درباره کشتن رزمندگان و اسیر گرفتن زنان، حکم شاهان است. گاهی قتل به صورت به دار آویختن و زجر کش کردن بوده است، به صورت بریدن دو دست و دو پای و مثله کردن. پیامبر، به گروهی از میهمانان، شیر و خوراک خودشان و برای شترانشان داد تا بهبود یافتند و سیر شدند و آن گاه، ساربان را کشتند. پس پیامبر (ص) فرمان داد میخ های آهنین آوردند و در آتش گداختند و چشم های ایشان را میل داغ کشیدند و کور کردند. دست های ایشان و پاهایشان را بریدند؛ ولی باز ایشان را راحت نکردند و آنها را در ریگزاری سوزان افکندند

۱۰۳. المرأة فی الكتاب والسنة، عبدالحلیم أبو شقة، قاهره: دارالقلم ۱۹۹۵م، چاپ چهارم.





که آب می خواستند و داده نمی شدند، تا جان سپردند.\*

میان قصاص و مثله کردن و شکنجه، فرق است. در هم آمیختن این مفاهیم، [زمینه] یکی از اتهامات بنیادینی است که زندگی کنونی ما و فرهنگمان را آماج خود ساخته است. و چه آسان است تهمت کفر و ارتداد و خروج از دین زدن، چنان که امروز رخ نموده است. ۱۰۴ کیفر اینها، در نزد قدما، کشتن است. احادیث فراوان هست که روا می دارد به آسانی، با دستاویز قرار دادن و بهانه کردن موضوع ایمان، کشتار به عمل آید. ۱۰۵ حتی کشتن مردم و کشتن پدران در میان پسران، به عنوان های ابواب [کتب حدیث]، بدل گشته است. بخاری، بابی تحت این عنوان دارد: «کشتن خوارج و بی دینان، پس از اقامهٔ حجّت بر ایشان» و حدیثی روایت می کند که می گوید: «هر کس دینش را تغییر داد، او را بکشید». در همان هنگام، خون مسلمان، جز به عنوان و به حکم «قتل در برابر قتل» حلال نیست. کشتن مرد زناکار زن دار و کشتن بیرون رونده از دین و کشتن تارک جماعت [نیز روا شمرده شده است]. شاید [حکم] اولی مربوط به جامعه ای آزاد از نظر جنسی باشد و دومی مربوط به آغاز پیدایش دین و نبل از استقرار حاکمیت آن، و سومی دربارهٔ مخالف سیاسی شورنده بر رژیم ستمکار (به غم وجود یکی از ملحدان در حرم).

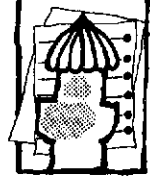
مردی که اسلام آورد و سپس یهودی گشت، کشته شد. و اگر کسی از برابر نمازگزاری بگذرد و بر این کار اصرار ورزد، کشته می شود. حاکم، فرمان کشتن کسی را می دهد که قتل او لازم آمده باشد، بر آن که به امام بالا دست خود مراجعه کند، یعنی بدون

---

\* خوانندگان گرامی توجه دارند که این تصویر از محیط عصر پیامبر(ص)، بر پایهٔ صحیح البخاری (معتبرترین کتاب حدیث اهل سنت) شتم گرفته و دکتر حسن حنفی، فارغ از بحث های سندی، تنها دریافت های خود را از متن احادیث، ارائه کرده است. ویراستار.

۱۰۴. ج ۳، ص ۱۸۷؛ ج ۴، ص ۱۱۲؛ ج ۵، ص ۱۶۸؛ ج ۳، ص ۱۹۴ و ۲۱؛ ج ۴، ص ۸۲؛ ج ۵، ص ۱۸۸؛ ج ۴، ص ۶۰ و ۷۵؛ ج ۵، ص ۲۰۸؛ ج ۸، ص ۷۳-۷۲؛ ج ۹، ص ۱۲؛ ج ۵، ص ۱۱۶-۱۱۸ و ۱۳۱؛ ج ۹، ص ۱۹-۲۰ و ۷؛ ج ۹، ص ۵۴؛ ج ۹، ص ۸۱؛ ج ۴، ص ۷۷-۷۶؛ ج ۵، ص ۸۶؛ ج ۳، ص ۲۶.

۱۰۵. ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۱؛ ج ۲، ص ۱۴۵ و ۱۹؛ ج ۲، ص ۱۷؛ ج ۵، ص ۱۴۵؛ ج ۵، ص ۱۷۸.

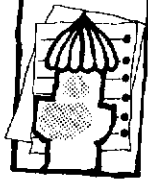


نظارت حاکمیت دینی بر حاکمیت سیاسی. و نیز جایز است مشرک را در حالی که خوابیده است، بکشند. گاهی کار، از این هم در می گذرد و به ویرانگری سراسری می کشد: سیاست سرزمین سوخته یا سرزمین ویران. پیامبر، سرزمین بنی نجار را با خاک هموار کرد، اگر چه قبور مشرکان در آن بود. فرمان داد نخل ها را قطع کنند و با آنها مسجد بسازند. ولی امروزه حتی مردگان، با صرف نظر از دینشان، احترام دارند و نمی توان گور مشرکان یا جز ایشان را نبش کرد.

به نظر می رسد که کیفر سنگسار کردن امروز، از آنچه پیشینیان می کردند (بویژه نسبت به زن زناکار و تازیانه زدن و تبعید کردن و کشتن مرد زن دار)، سنگدلانه تر باشد. پدری فدیة پسرش را به گردن گرفت که با زنی زنا کرده بود و قبیله زن، فرمان دادند که صد گوسفند و یک خادم پردازد، به گمان این که حکم، همین است؛ ولی پیامبر، گوسفندان و جاریه را بازگرداند و پسر را صد تازیانه زد و او را برای یک سال تبعید کرد و زن را سنگسار کرد؛ چون اعتراف کرده بود و این، به رغم عاطفه پدری و اعتراف زن بود - که چه بسا مستلزم تخفیفی در کیفر است.

سنگسار کردن، از سنت های یهودیان بود که پیامبر، آن را از سرگرفت، پس از آن که یهودیان آن را پنهان ساخته بودند. چون پیامبر (ص) این قانون را جاری کرد، مرد، پاسدار زن شد و سنگ را از زن، باز گرفت. چه بسا محبوبه آن بود که بدین ترتیب، جان خود را فدایش می کرد. مردی [به نام مالک بن معزز]، اعتراف به زنا می محصنه کرد و پیامبر از او روی گرداند و چون علیه خود گواهی داد، گمان برد که دیوانه شده بوده است. چون دیوانگی خود را [در حال ارتکاب گناه] نفی کرد و اصرار ورزید، او را سنگسار کرد. پس سنگسار، طلب کیفر است، نه تأیید آن. شهادت، چهار گواه راست می آید که قضیه را مانند میل در سرمه دان دیده باشند و این به معنای آداست که مبنای کیفر، کار رسوایی آمیز است یا اعتراف کردن و طلب کیفر به دلیل احساس گناه.

یکی از مسلمانان، اعتراف ورزید و طلب سنگسار کرد که زن دار و محصن بود. از روی علاقه به زندگی، در هنگام سنگسار شدن، گریخت که او را کشتند. اما بریدن دست نیز،

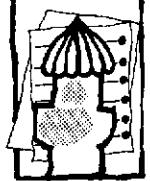


عادت‌ها در فرهنگ عربی باستانی حاکم بر جزیره العرب بوده است. در سنت، چیزهایی هست که می‌توان به استناد آنها حد را به دلیل تغییر شرایط، موقوف کرد، چنان که عمر بن خطاب در سال قحطی فرمان داد و چنان که هم اکنون وضع گرسنگی میلیون‌ها مسلمان در بنگلادش و هند و چاد و مالی و جنوب سودان، اقتضای آن را دارد.<sup>۱۰۶</sup> همان‌طور که در فهم هر حکمی ظاهری هست و باطنی، در این جا نیز در اجرای حد بر دزد و زناکار و غنی چنین است تا هر کدام از کار خویش دست بردارند و به راه راست، باز آیند. زنی دزدی کرد که دستش را بریدند و او شوی کرد و توبه اش به نیکویی گرایید و با این همه، با دردی جانکاه و جاودان، بار زندگی را به دوش کشید. نیز پیامبر، بریدن دست دزد تخم مرغ و ریسمان را مستهجن دانست و این: مایه آن شد که فقیهان، حد اقلی برای دزدی تعیین کنند. با بالا رفتن سطح زندگی امروز، تواند بود که حد اقل، تا اشباع نیازهای بنیادی بالا رود. یکی از مسلمانان خواستار اقمه حد بر خودگشت و آنگاه نماز گزارد و پیامبر به او خبر داد که خدا پس از نمازش او را آرزیده است.

اکنون بدن، حرمت خود را دارد. نمی‌توان اندام‌های بدن را برید و به عنوان کیفر، چنین کاری کرد؛ بلکه بر پایه حکم‌په‌داشت و به خاطر نجات زندگی، می‌توان عمل جراحی کرد.

علی بن ابی طالب، هشتاد تازیانه می‌زد و پیامبر، امکان تخفیف را ارزانی داشت که هیچ کس را نمی‌توان بیش از ده تازیانه زد، مگر در حدی از حدود خداوند. پیامبر، کتک زدن شرابخوار را منع کرد و گفت «یاور شیطان در زیان رساندن به برادرتان نباشید». در صحیح البخاری، اندازه‌گیری حمی، به عنوان سببی برای تحریم شراب، دیده نمی‌شود، مگر دلیل مستی‌زا بودن (که نتضای آن را دارد). چگونه می‌توان حکم بر منافق داد و زن او را طلاق گفت، یا از او دور جست، با این که فقط خدا از آنچه در دل‌ها می‌گذرد، آگاه است و بس؟ آیا تاریخی بدن حدیث، درستی این گفته را اثبات نمی‌کند

۱۰۶. ج ۸، ص ۶۱؛ ج ۹، ص ۱۱۰؛ ج ۳، ص ۵؛ ج ۸، ص ۲۱۸ و ۲۰۵-۲۰۷ و ۲۱۴؛ ج ۹، ص ۸۶؛ ج ۸، ص ۱۹۹ و ۱۳۷-۱۳۸؛ ج ۳، ص ۱۲۳؛ ج ۸، ص ۲۰۰-۲۰۱ و ۲۰۷.

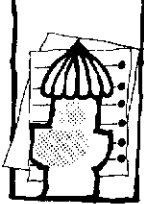


که «وضع ما، وضعیت عرب های بیابانگرد نخستین است»<sup>۱۰۷</sup>؟

بسیاری از موضوع های حدیث، کهنه شده اند، مانند: جزیه، غنایم، صید، ذبح شرعی، آداب خوراک، تعدد زوجات، بردگان، کنیزکان و جواری.

موضوع صید و آنچه سگ بگیرد، موضوعی کهنه است. خوراک و خوردن از گوشت آنچه خون از آن روان شده و با نام خدا سر بریده شده باشد، همه اینها از عادات و آداب کهنه دیگر ملت های قدیم سامی است. موضوع جزیه و صلح اسلامی، منتفی گشته است؛ زیرا ما اکنون در زمان کشورگشایی ها نیستیم؛ بلکه در روزگار استعمار به سر می بریم. ما به روزگار هویت دینی نیستیم؛ بلکه هویت میهنی داریم. ما در عصر غنایم و زنان اسیر و بردگان به سر نمی بریم؛ بلکه در روزگار دولت ها و روابط بین المللی و آزادی به عنوان طبیعی ترین حق انسانی هستیم. اگر هدایا در زمان های قدیم پذیرفته می شد، امروز، نام رشوه پنهان به خود گرفته است، چنان که عمر بن عبدالعزیز ملاحظه کرد. با گذشت زمان، بسیاری چیزها بر باد فراموشی رفته است: معاملات، لقطه، عقیقه، ذبایح شرعی، شیوه پانهادن بر شکم ذبیحه، شیوه لباس پوشیدن، طب نبوی و توبه دادن مرتدان و معاندان. حتی موضوعاتی به سبب از بین رفتن واژگان آنها از میان رفته است، مانند نهی از: کدو تنبل، ظروف قیراندود، هسته خرما، کوزه تراب و برخی گونه های داد و ستد، مانند: مزایه، منابذه، نجش، محاقله، ملامسه، نسبه، غرر، عریه، مخاضره و جمار، به رغم بازماندن برخی گونه های دیگر، مانند: مؤاجه، مزارعه، سمره، و ضرورت داد و ستد علنی در برابر مردم.<sup>۱۰۸</sup>

۱۰۷. ج ۸، ص ۲۱۵؛ ج ۸، ص ۱۹۶-۱۹۷؛ ج ۵، ص ۳۰-۳۷؛ ج ۹، ص ۲۲۸؛ ج ۹، ص ۸۸؛ ج ۷، ص ۱۳۳.
۱۰۸. شرح واژه ها: مزایه: خرید و فروش چیزی به چین، بی آن که وزن یا شماره آنها دانسته باشد. متابذة: در جاهلیت، مرد، گله گوسفند حاضر می آید و خریدار، سنگی پرتاب می کرد که به هر کدام بخورد، به فلان قیمت از او باشد. نجوش: آن که بریدار، قیمت کالا را در مزایده بالا برد. عاقلة: زراعت خود را فروختن، پیش از آن که دانه بستاند. ملامسة: دست بر هم زدن در بیع به شیوه جاهلی. نسبته: خرید و فروش کالا به وعده؛ پسته. غرر: معامله ای که در آن، زیان باشد.



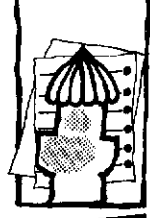
همه اینها عرف‌های کهنه عربی‌اند و متفاوت‌اند با آنچه در زندگی امروز ما باب شده است، مانند: بورس، بانک، حواله‌جات، پس‌انداز، اوراق‌بهدار و... ۱۰۹ دیگر همه احادیث اسب و سمند و نیزه، معنای خود را از دست داده‌اند؛ زیرا اینها دیگر وسایل کاربردی نیستند، نه در صلح و نه در جنگ.

می‌بینیم که برخی کسان، از سنت پیامبر، دستاویزی بر ضد نوگرایی ساخته‌اند. این دسته، کاربرد افزارهای کشاورزی را متجاوز از حدی که پیامبر (ص) فرمان داده (خیش/ گاو آهن)، منع کرده‌اند. چرا باید رفتن به جنگ در روز پنج‌شنبه ناروا باشد، جز این که شیوه پیشینیان است؟ آیا شب جمعه، دگرگون ساخته‌شده کلیمیان نیست؟ اکنون وضع، فرق کرده است. سفر، جز در پایان هفته نیست؟ چرا که اقتضای کار سامان یافته‌ی هفتگی این است. وقت نبرد، رازی ناآشکار است. چرا از این که همراه قرآن به سرزمین دشمن بروند، نهی شده است؟ آیا از ترس تحریف است؟ ولی اکنون چاپخانه‌ها انباشته از قرآن‌اند. یا شاید از ترس رفتار نامناسب و ناخوشایند [با قرآن] است؟ یا شاید نظر به کمبود نسخه‌های خطی است. ولی امروزه، کتابخانه‌ها و موزه‌ها انباشته از اصل نسخه‌های خطی [قرآن]‌اند. شاید هم واکنشی در برابر کلیمیان است که به خاطر تشجیع سربازان، تورات را در تابوت می‌نهادند و با خود به جنگ‌ها می‌بردند. شاید به خاطر احترام قرآن باشد؛ گرچه قرآن، سخن خدا در علم الهی است و صرفاً حروفی از مرکب، نگاشته بر برگ‌ها نیست. هرچه درباره‌ی سختی سفر گفته شده که عبارت از کمبود خوراک و آب و جماع است، مربوط به شیوه سفر پیشینیان است، نه سفرهای آسایش بخش امروزی که

&gt;

عریه: فروختن چیزی و سپس آرزومند آن شدن. مخاضرة: میوه‌های سبز نارسیده بر درخت را فروختن. جمار: تخمین زدن زیاد آمیز خرما. مؤاجرة: اجاره‌کاری. مزارعة: عقدی که به موجب آن، یکی از طرفین، زمین را برای مدت معینی به طرف دیگر دهد که آن را زراعت کند و حاصل را تقسیم کنند. سمره: دلالی. مترجم.

۱۰۹. ج ۷، ص ۱۱۰-۱۱۲؛ ج ۷، ص ۱۱۷؛ ج ۳، ص ۲۰۸ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۹۴ و ۹۶؛ ج ۴، ص ۳۷؛ ج ۳، ص ۱۳۵؛ ج ۴، ص ۹۶ و ۲۱۶ و ۵۹-۶۸؛ ج ۸، ص ۲۰؛ ج ۳، ص ۱۸۱ و ۲۱ و ۶۴.



همه چیز در آنها فراهم است. درباره عادات مردمی چه باید کرد؟ آداب کنونی ای که ریشه های آنها به حدیث باز می گردد، مانند گذاردن سبزه بر گورها برای کاستن از عذاب دو مرده ای که در قبر، عذاب می شدند؛ زیرا در میان مردم، به سخن چینی پرداخته بودند.

همچنین برخی احکام، ویژه پیامبر است و برای همه مردم نیست؛ گرچه برخی آن را برای خود یا برای برخی کسان، عام ساخته اند، مانند امتداد دادن روزه و پیوستن روزه به روزه: «من مانند شما نیستم. خدا مرا خوراک می دهد و آب می نوشاند». کسی با پیامبر، نجوا می کند که هیچ کس نمی تواند با او به نجوا سخن گوید. چون روزه را به روزه پیوند دهد، کردگارش او را آب و نان می دهد. مثال دیگر، برخی احکام قساوت آمیز نسبت به خویشان پیامبران است، مانند [احادیثی که در آنها گفته می شود] آزر (پدر ابراهیم) و ابوطالب (عموی پیامبر) در آتش اند.<sup>۱۱۰</sup> ابراهیم [در احادیث مربوط به جایگاه آزر در آتش]، همه عواطف پدری و خویشاوندی را زیر پا می نهد و می بیند پیکر پدرش در زیر پاهایش در آتش می سوزد. شاید می خواست از این راه بفهماند که اولویت از آن آرمان است، نه بستگی و خویشاوندی. با این همه، ابوطالب (از روی تقلید و از آن جا که نوگرا نبود)، بر دین پدران، سخت و استوار باقی ماند. گاهی احکام خاص پیامبر و زنانش، از ایشان در می گذرد و به دیگر یاران می رسد. مثلاً به رغم خصوص سبب و عموم حکم در نزد اصولیان، پیامبر به یکی از اصحاب (نه دیگری) اجازه داد که روز «نَحْر»، بُزِ سر بُرد و این برای توسع بر وی و تنگ نگرفتن کار بر او در این روز پایان پذیر (آجل) بود.<sup>۱۱۱</sup>

ادامه دارد

۱۱۰. در صحیح البخاری آمده است: **إِنَّ أَبَا طَالِبٍ فِي زَحْوَاحٍ مِنَ النَّارِ لِمَكَانِهِ مَتَى**. مترجم.  
۱۱۱. ج ۹، ص ۱۳۵-۱۰۶؛ ج ۴، ص ۲۳۷؛ ج ۵، ص ۶۶؛ ج ۷، ص ۱۳۱؛ ج ۸، ص ۱۷۱.